

تحلیل معناشناختی «تقوا» با تأکید بر حوزه همنشینی «ذکر» و «خوف» در دستگاه معنایی قرآن

محمدحسین شیرافکن*

علیرضا قائمی نیا**

چکیده

از جمله صفات تشکیل دهنده شخصیت والای انسانی تقوا می‌باشد. در کلام وحی نیز کمیت پرداختن به این واژه و بیان چگونگی تحصیل این صفت، کاشف از اهتمام حضرت حق به حصول این صفت در آدمی است؛ لذا برای تحصیل این مهم نیاز به بازشناسی تقوا در متن وحی وجود دارد. دانش معناشناسی که عهده‌دار پرداختن به متن و تحلیل واژگان آن متن می‌باشد، می‌تواند در واکاوی معنای تقوا و جایگاه آن ما را یاری کند. در این نگاشته برآنیم به کمک دانش معناشناسی با تحلیل متن قرآن کریم و در حوزه همنشینی «ذکر» و «خوف» تحلیلی از موقف و جایگاه «تقوا» ارائه دهیم. با بررسی وجه ارتباط این واژه‌ها به مرحله‌ای بودن آنان در ارتباط با تقوا دست می‌یابیم. در این مقاله با بررسی نظام معنایی «ذکر» و «خوف» و رابطه آن با «تقوا» جایگاه تقوا را در مکانیسم معنایی قرآن در مراحل مختلف ارزیابی کرده و به نتیجه این مراحل که مقام ذکر است، رسیده‌ایم.

واژگان کلیدی: معناشناسی، میدان معنایی تقوا، همنشینی تقوا، همنشینی با ذکر، همنشینی با خوف.

* دانشجوی کارشناسی ارشد تفسیر روایی دانشگاه قرآن و حدیث قم.

** دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

مقدمه

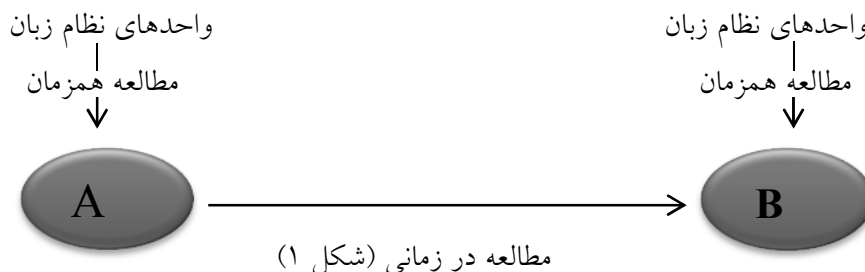
یکی از راه‌های دستیابی به مقصود گوینده، نگاه معناشناختی به متن است. اگر متن دارای ویژگی خاص مثل اعجاز در کلام باشد، قطعاً کارکرد این شیوه بر چنین متنی فواید و دقایق زیادی در پی خواهد داشت. مطابق نظریه معناشناسی، واژگان یک زبان در حوزه‌های لغوی یا مفهومی سامان می‌یابند و واژگان هر حوزه نسبت به هم از ساختار منسجمی برخوردارند. بر این اساس، هر یک از واژگان کانونی قرآن مجید یک میدان معناشناسی دارند که در تداخل این میدان‌ها و ارتباط میان آنها مفاهیم و معانی کلمات قرآنی بهتر و دقیق‌تر شناخته می‌شوند.

بنابراین معناشناسی، تحقیق و مطالعه‌ای تحلیلی درباره کلمات کلیدی یک زبان است. با استفاده از این روش می‌توان نگاه قرآنی درباره مفاهیم اصل و مورد کاربرد آنها را کشف نمود. برآنیم در این نگاشته با روش معناشناسی جایگاه و موقف «خوف» و «ذکر» را در نظام معنایی قرآن نسبت به «تقوا» کشف نماییم؛ لذا برای بازیابی این مهم نیاز به میدان معنایی هر یک از این واژگان در مکانیسم معنایی قرآن داریم. از آنجاکه وجه ارتباط تقوا با این دو واژه و حوزه‌های معنایی آن، تا کنون به صورت روشمند پژوهش نشده است، این نگاشته می‌کوشد با توجه به روش معناشناسی و بافت درون‌متنی قرآنی، حوزه معنایی واژه تقوا را در حوزه همنشینی با خوف و ذکر در قرآن کریم را تبیین و تشریح نماید. گفتنی است از میان همنشین‌های تقوا مانند ایمان، صبر، شکر، هدایت، احسان، صدق و اطاعت به تحلیل ارتباط تقوا با دو واژه ذکر و خوف پرداخته شده است. انتخاب این دو واژه به دلایل مختلفی است. قلبی‌بودن این دو واژه و ارتباط آن با قلبی‌بودن تقوا را می‌توان از جمله دلایل دانست. دلیل دیگر، ارتباط خاص میان این سه واژه و مرحله‌ای‌بودن آنان است؛ یعنی هر کدام متوقف بر مرحله قبل بوده، یک سیر صعودی را تشکیل می‌دهند. از دیگر انگیزه‌های ترجیح، اثبات عدم صحت قول کسانی است که تقوا را به معنای خوف قلمداد کرده‌اند.

۱. معناشناسی و تبیین نوع رویکرد معناشناختی

در این پژوهش معناشناسی حوزه‌ای روش مطالعه قرار گرفته است. معناشناسی (Semantic) مطالعه علمی معناست (صفوی، ۱۳۸۷، ص ۲۷) و به معناشناسی فلسفی، منطقی و زبانی تقسیم می‌شود (قائم‌نیا، ۱۳۸۹، ص ۷۸ / صفوی، ۱۳۸۷، ص ۲۸). معناشناسی زبانی دانش مطالعه انتقال معنا از طریق زبان است (صفوی، ۱۳۸۷، ص ۳۴). معناشناسی یا سمانتیک که در آن، معنا در گرو قصد گوینده است و مخاطب می‌کوشد آنچه را مصود گوینده است، صید کند و جمله، فی نفسه و بدون قصد و اراده گوینده آن، تهی، فاقد معنا و غیر قابل صدق و کذب است و به متن به مثابه اثر دیده می‌شود (Text as Work). در این دانش، معنا درون نظام زبان بررسی می‌شود (قائم‌نیا، ۱۳۸۹، ص ۵۲۹). در معناشناسی زبانی از روش‌های گوناگون برای مطالعه معنا استفاده می‌شود. معناشناسی حوزه‌ای (Semantic fields) یکی از این روشهاست.

در زبان‌شناسی جدید می‌توان از دو نگاه «همزمان» و «زمان گذر» معنای واژه‌ها را بررسی کرد. معناشناسی تاریخی (Diachronic Semantic) به مطالعه تاریخی تغییرات واژگان در گذر زمان می‌پردازد و معناشناسی توصیفی (Synchronic Semantic) به مطالعه رابطه معنایی واژگان در یک حوزه معنایی در مقطع زمانی خاص می‌پردازد (صفوی، ۱۳۸۷، ص ۱۹۶). این دو نگاه، خود متأثر از زبان‌شناسی در زمانی و زبان‌شناسی همزمانی است. زبان‌شناسی در زمانی می‌کوشد تحول زبان را در طول زمان بررسی کند و به توجیه و تحلیل تغییرات زبان در طول تاریخ بپردازد و زبان‌شناسی همزمانی (توصیفی) به تشریح ساختمان و کار زبان می‌پردازد (باطنی، ۱۳۶۳، ص ۱۵-۱۶).



در این شکل پیکان‌های عمودی نشان‌دهنده دو مطالعه همزمانی در مقطع A و B را می‌رساند و پیکان افقی، مطالعه در زمانی میان آن دو مقطع را نشان می‌دهد.

هر دستگاه زبانی در درون خود، گروه واژه‌هایی دارد. هر کلمه کلیدی در کنار سایر کلمات، شبکه پیچیده از کلمات را می‌سازد که در معناشناسی «حوزه معناشناختی» نامیده می‌شود (ایزوتسو، ۱۳۷۸، ص ۲۹۶). این حوزه‌های معنایی از مجموعه‌های کوچک‌تر تشکیل می‌شود که «میدان‌های معنایی» نام‌گذاری شده است. باید بیان داشت این دو مفهوم نسبی‌اند؛ زیرا ممکن است یک میدان را نسبت به حوزه بالاتر، «میدان معنایی» و نسبت به میدان‌های زیرمجموعه «حوزه معنایی» تلقی گردد. هر دستگاه زبانی دارای چندین حوزه معنایی بزرگ است که آنها نیز از حوزه‌ها و میدان‌های کوچک‌تر تشکیل می‌شوند (همان، ص ۲۴). از میان معناشناسانی که در میدان معنایی قلم رانده‌اند، توشیهیکو ایزوتسو (Toshihiko Izutsu) با الگوبرداری از لئو وایسگربر (Leo Weisgerber) روش جدیدی ابداع کرد (همان، ص ۱۴) و آن را در قرآن به کار بست. انگیزه او در ابتدا نشان‌دادن ناکارآمدی روش فهم متن از طریق ترجمه لغت‌نامه‌ای بود، سپس کار خود را توسعه داد.

۲. تقوا در نظام معنایی قرآن

برای بازیابی نگره قرآن کریم به تقوا نخست باید معنای پایه یا معنای لغوی آن را شناخت. در مرحله دوم با مراجعه به قرآن، کارکرد آن را بازیابی کرد تا شکل نظام‌مندی از جایگاه تقوا ترسیم شود.

۲-۱. معنای پایه و نسبی تقوا

تقوا، از مصدر وقایه، در لغت به معنای «حفظ‌کردن و نگاه‌داشتن از بدی و گزند» است. گفته‌اند این کلمه در اصل وقوی (ازهری، [بی‌تا]، ج ۹، ص ۲۷۹) بوده که واو آن به تاء بدل شده است. مصدر اتقاء از همین ریشه به معنای «ترسیدن و حذرکردن» است. اسم فاعل آن، تقی و متقی به معنای «صاحب تقوا» است. همچنین گفته شده است که تقوا یعنی «مصون‌داشتن خویش از آنچه ترس‌آسب و گزند آن وجود دارد». ابن‌فارس در تبیین این لغت می‌نگارد: «الواو و القاف و الیاء: کلمة واحدة تدلُّ علی دفع شیء عن شیء بغیره»

(ابن فارس، [بی تا]، ج ۶، ص ۱۳۱). به باور او تقوا به معنای دفع چیزی از چیز دیگر است. طبرسی قولی را آورده است که بنا بر آن متقی کسی است که اعمال صالح خویش را سپر عذاب الاهی قرار دهد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۱۹). معنای دیگر تقوا در قرآن، ترس از خدا یا به تعبیر دقیق‌تر، ترس از قهر یا عذاب اوست که ممکن است گناهکار در حیات دنیوی یا اخروی بدان دچار شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۲۴۰). این ترس آمیخته به احترام، حاصل آگاهی در برابر مالک روز داوری است و با ترس معمولی تفاوت دارد و در حوزه معنایی‌ای قرار دارد که مفاهیمی چون خوف و خشیت با آن هم‌ردیف و هم‌معنایند (ایزوتسو، ۱۳۷۸، ص ۱۰۴). مفهوم تقوا به تدریج در سیر نزول آیات بسط یافت و اعمال دینی را نیز دربر گرفت. سومین معنای تقوا در قرآن، رعایت اوامر و نواهی خداوند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۱۶۳) یا به تعبیر دیگر، عمل به طاعت و ترک معصیت است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۱۸ / طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۲۱۸).

با ملاحظه معانی یادشده می‌توان سیر بسط معنایی تقوا را در قرآن مشاهده کرد. معنای اولیه تقوا «حایل‌قراردادن در برابر عذاب الاهی»، پس از گذشتن از مرحله میانی «ترس مؤمنانه از خدا»، بسط و تحول یافت و معنای «تبعیت از اوامر و نواهی خداوند» را پیدا کرد (ایزوتسو، ۱۳۷۸، ص ۱۳).

به سبب ملازمت میان تقوا و خوف، این واژه را خوف نیز معنا کرده‌اند؛ ولی در این نگاهسته اثبات می‌شود خوف مرحله‌ای قبل از تقوا بوده، نمی‌تواند معنای آن باشد. در قرآن کریم واژه «تقوی» هفده بار و مشتقات آن ۲۵۸ مرتبه آمده است. با بررسی موارد ذکرشده در قرآن درمی‌یابیم تقوا در قرآن کریم نسبت به پنج مورد، یعنی الله، رب، یوم، نار و فتنه، طلب شده است. با توجه به معنای پایه تقوا که «حفظ الشیء» است، باید موارد فوق را در حد توان در معنای اصلی به کار برد و در مواردی که معنا حاصل نمی‌شود، باید به دنبال معنای نسبی رفت. در مواردی که تقوا نسبت به خدا و رب طلب شده است، بر خلاف معنای بیان‌شده در کتب لغت می‌توان بر معنای پایه ایستادگی کرد و طبق همان معنا کرد؛ به این بیان که وقتی بیان می‌شود «اتقوا الله» یعنی خدا را حفظ و پاسداری کنید نه اینکه به

معنای پرهیز از خدا گرفته و ناچار خشم و عذاب در تقدیر لحاظ شود؛ لذا تقوای الهی به معنای حفظ خدا در زندگی می‌باشد که این معنا نیاز به مجاز ندارد. این معنا در مورد ربّ نیز صادق است.

اما در مورد یوم، نار و فتنه چون معنای پایه لحاظ نمی‌شود، باید به دنبال مجاز رفت. از باب مثال در مورد «اتقوا النار» می‌توان بیان داشت به معنای «اتقوا انفسکم من النار» است. از اینجا معنای برحذر بودن برای تقوا حاصل می‌گردد که در مورد یوم و فتنه نیز سازگار است.

۲-۲. کارکرد معنایی تقوا در قرآن کریم

در قرآن کریم تقوا با کارکردهای مختلفی ظاهر شده است. گاه به آثار تقوا (طلاق: ۲-۴/ انفال: ۲۹)، ویژگی‌های متقین (بقره: ۲-۴)، علل تقوا (بقره: ۱۸۳) و دیگر موارد اشاره شده است. قرآن تقوا را امری قلبی معرفی می‌کند (حج: ۳۲). از منظر قرآن کریم تقوا از اهمیتی برخوردار است که قبولی اعمال را مشروط به آن می‌داند (مائده: ۲۷). متعلق تقوا ربّ (آل عمران: ۱۹۸)، نار (بقره: ۲۴)، قیامت (بقره: ۴۸)، الله (بقره: ۱۴۹) و فتنه (انفال: ۲۵) بیان شده است.

۳. خوف در نظام معنایی قرآن

ترس از خداوند افزون بر اینکه از کمالات معنوی است، سرچشمه بسیاری از فضایل انسانی، اصلاح نفسانی و سبب علاج امراض روحی است. خوف در اصطلاح حالی است روحی که از رسیدن مکروهی یا ازدست‌دادن محبوبی پدید می‌آید. تا خوف در دل است، انسان پیرامون گناه نمی‌گردد؛ اما همین که خوف از دلش رفت، راه گم کند و به بیراهه گرفتار آید. مشتقات خوف ۱۲۴ مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است که در شش مورد با تقوا هم‌نشین شده است.

۳-۱. معنای پایه خوف

خوف از ریشه «خ و ف» و به معنای ترس و وحشت است (ازهری، [بی‌تا]، ج ۷، ص ۲۴۱). نقطه مقابل آن، امن است که در کارهای دنیوی و اخروی هر دو به کار می‌رود (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۰۳). استمرار خوف را «رهبه» نامند؛ لذا به راهب، راهب گفته

می‌شود؛ زیرا دائماً خائف است (عسکری، ۱۴۱۲، ج ۹، ص ۹۹). برخی از لغویین نیز معنای خوف را «فَرَع» بیان کرده‌اند (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۹، ص ۹۹). طریحی در مقام افتراق بین خوف و حزن، خوف را بر امر متوقع دانسته است و حزن را بر امر واقع (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۵۷).

۲-۳. کارکرد معنایی خوف در قرآن کریم

پاره‌ای از این موارد صرفاً متعلق به امور و حالات عادی و زندگی روزمره آدمی است (بقره: ۱۸۲ و ۲۲۹/ نساء: ۳ و ۹/ مریم: ۵/ قصص: ۷)؛ اما در بسیاری از موارد ناظر به نوعی رابطه خاص میان انسان و خداست. بر اساس آیات قرآن کریم، متعلق خوف گاه خدا (مائده: ۱۰۸/ انفال: ۴۸/ انسان: ۱۰) گاه مقام الاهی (ابراهیم: ۱۴/ الرحمن: ۴۶/ نازعات: ۴۰) گاه عذاب الاهی (انعام: ۱۵/ یونس: ۱۵/ هود: ۱۰۳) گاه وعید (ابراهیم: ۱۴/ ق: ۴۵) و گاه سوء حساب است (رعد: ۲۱). از دیگر کاربردهای خوف در قرآن آن است که از جمله اموری است که خداوند انسان‌ها را بدان می‌آزماید (زمر: ۱۶).

۴. تحلیل همنشینی تقوا و خوف

۱-۴. تحلیل همنشینی زمینه‌ای خوف نسبت به تقوا

زمینه‌بودن خوف به این معناست که بستری برای تحقق تقوا می‌باشد. این معنا غیر از سببیت است؛ یعنی در سببیت، جنبه علی آن نگریسته می‌شود؛ ولی در بحث زمینه به جنبه بسترسازی برای ایجاد توجه می‌شود.

گاه نسبت خوف با تقوا نسبت زمینه است؛ یعنی وجود خوف زمینه‌ای برای انذار شده تا تقوا صورت پذیرد. این همنشینی را در آیه شریفه «وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وِلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (انعام: ۵۱) می‌توان مشاهده کرد. انذار نخستین وظیفه رسول خداست که: مردم را در مقام دعوت و تبلیغ، از غضب و قهر و عذاب خداوند متعال بترساند.

البته لازم است برای انذار زمینه و مقتضی موجود باشد. در این مورد به جمله «یخافون» آن یحشروا، یعنی افرادی که در فکر حشر بوده و از گرفتاری و وحشت آن هراس داشته باشند، اشاره شده است. باید بیان داشت که تنها وجود یک رهبر لایق و برنامه‌های جامع

تربیتی برای هدایت افراد کافی نیست، بلکه یک نوع آمادگی در خود افراد نیز لازم است؛ همان‌طور که نور آفتاب به‌تنهایی برای یافتن راه از چاه کفایت نمی‌کند، بلکه چشم بینا هم لازم دارد و نیز بذر مستعد و آماده مادامی که زمین آماده و مستعدی وجود نداشته باشد، بارور نمی‌گردد (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۲۴۹). این یکی از نخستین شرط‌های هدایت است (همان)؛ لذا با بودن مقتضی برای انذار که همان خوف می‌باشد، امید حصول تقوا می‌رود؛ یعنی با تعلق انذار در بستری آماده که همان نفسی می‌باشد که خوف الهی در آن رسوخ کرده، نتیجه آن حصول تقواست. در نتیجه از باب «لِتُنذِرَ قَوْمًا مَا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ» (یس: ۶) انذار برای پرهیز از غفلت می‌باشد؛ لذا عاملی که غفلت‌سوز می‌باشد، همان خوف است که زمینه را برای انذار فراهم می‌کند. انذار نیز تقواسازی کرده، سبب می‌شود انسان حضور خدا را در زندگی ببیند و از غفلت خارج شود.

۲-۴. تحلیل همنشینی تأثیرگذار خوف بر تقوا

در این بستر خوف نسبت تأثیرگذار با تقوا دارد. در واقع یکی از راهکارهای دوری از خوف، تقوا معرفی شده است؛ یعنی خوف بهانه‌ای شده برای ایجاد تقوا. در این بحث می‌توان به آیات زیر اشاره کرد:

الف) از آیاتی که خوف نسبت تأثیرگذاری بر تقوا دارد، آیه شریفه «ذَلِكَا أَذْنِي أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِي أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (مائده: ۱۰۸) می‌باشد؛ یعنی خوف سبب می‌شود انسان به تقوا روی آورد. این آیه شریفه در مقام بیان حکمت تشریح در زمینه شهادت است. این برنامه بیان‌شده در آیه سبب می‌شود شهود در امر شهادت دقت به خرج دهند و آن را طبق واقع- به خاطر ترس از خدا یا به خاطر ترس از خلق خدا- انجام دهند. در حقیقت این کار سبب می‌شود که حد اکثر ترس از مسئولیت در برابر خدا یا بندگان خدا در آنها بیدار گردد و از محور حق منحرف نشوند (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۱۱۸).

انسان دارای هوای نفسی است که همواره او را به کامجویی از هر چیزی که برایش میسر است، دعوت می‌کند و آنچه را که هوس می‌کند مرتکب شود؛ چه این هوسرانی

مشروع باشد چه نامشروع، چه عدالت باشد چه ظلم و چه تجاوز به حق دیگران باشد یا غلبه بر آنان. انسان طبعاً چنین است، مگر اینکه مانعی در کار خود ببیند که او را از این تجاوزها باز دارد و قوی‌ترین موانع نفسانی همانا تقوا می‌باشد؛ لذا می‌توان بیان داشت این خوف سبب می‌شود انسان در مسیر تقوا حرکت کند و از مشی بر این طریق فاصله نگیرد. اگرچه در این آیه مستقیماً به تقواسازی به سبب خوف اشاره نشده است، با تأمل در این آیه شریفه این نکته نمایان می‌گردد.

ب) قرآن برای برانگیختن عواطف مردم در برابر وضع یتیمان به حقیقتی اشاره می‌کند که گاهی مردم از آن غافل می‌شوند و آن این که: شما با یتیمان مردم همان‌گونه رفتار کنید که دوست می‌دارید با یتیمان شما در آینده رفتار کنند. این امر در آیه شریفه «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» (نساء: ۹) بیان شده است. در این راستا خداوند دو دستور صادر می‌کند: نخست برگزیدن برنامه تقوا در زندگی خود، به‌ویژه در پیوند اموری که درباره میراث و ارث و تقسیم به ورثه صورت می‌گیرد تا در همه این امور خداوند متعال را در مقابل اعمال و نیات خود مشاهده کرده، بر خلاف رضای او قدمی برندارند. دوم اینکه در گفتار خودشان مراقب و دقیق بوده، سخن ضعیف و گفتار باطل و بر خلاف حق و ناروا و اهانت‌آمیز نگویند؛ زیرا اگر از جهت مالی هم کمک و اعانتی نکردند، دست‌کم با گفتار خود موجبات رنجش خاطر و ناراحتی دیگران را فراهم نکنند. پس خوف سبب شده است انسان بر مسیر تقوا قدم بر دارد؛ لذا در این آیه به همنشینی تأثیرگذار خوف بر تقوا اشاره شده است.

ج) از دیگر آیات در این راستا آیه شریفه «لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهٖ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ» (زمر: ۱۶) می‌باشد. تعبیر به «عباد» (بندگان) و اضافه آن به «خدا» آن هم به‌طور مکرر، در این آیه، اشاره به این است که اگر خداوند تهدیدی به عذاب می‌کند، آن هم به خاطر لطف و رحمت اوست تا بندگان حق گرفتار چنین سرنوشت شومی نشوند و از اینجا روشن می‌شود که لزومی ندارد «عباد» را در این آیه به خصوص مؤمنان تفسیر کنیم، بلکه شامل همگان می‌شود؛ چراکه هیچ کس نباید خود

را از عذاب الهی در امان بداند (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۴۰۷). در این آیه مصدر خوف به خداوند اسناد داده شده است. خداوند با این خوف نسبت به بندگان خود آنها را به تقوا سوق می‌دهد. در واقع این خوف تقواساز می‌باشد (فضل‌الله، ۱۴۱۹، ج ۱۹، ص ۳۱۸). باید بیان داشت همان‌طوری که مصدر خوف، خداوند می‌تواند باشد، طبق آیه «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۱۷۵) شیطان نیز چنین مصدریتی دارد. خداوند در براین آیات، خوف شیطانی را رد کرده، خوف از خود را توصیه می‌کند که سبب تقوای الهی می‌شود.

۳-۴. تحلیل همنشینی تأثیرپذیر خوف از تقوا

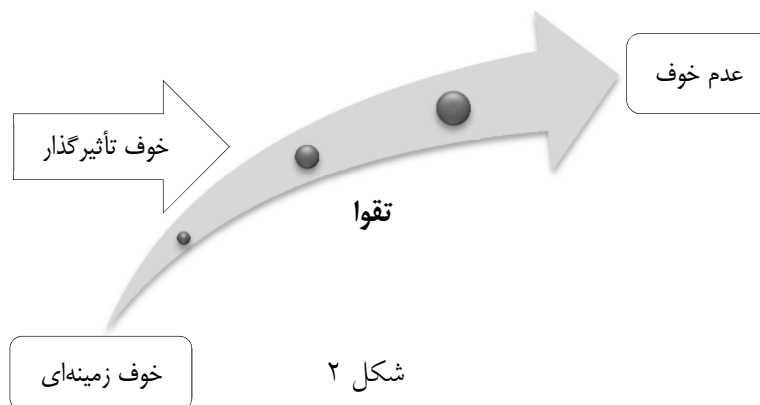
با تفکر در آیه شریفه «يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (اعراف: ۳۵) می‌توان به تأثیرپذیری عدم خوف از تقوا دست یافت. چنان‌که بیان شد، کسانی که تقوا پیشه سازند و صلاح را به کار بندند، نه خوفی دارند و نه حزنی. با این بیان روشن می‌گردد کسانی که تقوا را به خوف معنا کرده‌اند، معنای درستیی را اشاره نکرده‌اند؛ زیرا تقوا مرحله‌ای پس از خوف است و نتیجه آن نیز عدم خوف می‌باشد؛ یعنی فرد متقی با حرکت در مسیر کمالات در نهایت به عدم خوف از غیر خدا نائل می‌شود و این رتبه سبب می‌شود فقط ترس از خدا در دل او جای گیرد که این، همان توکل است که راوی می‌گوید: از امام رضا^(ع) پرسیدم: «ما حد التوکل؟ فقال لی: ان لا تخاف مع الله احداً: حد توکل چیست؟ فرمود: اینکه با وجود خدا از هیچ کس نترسی». بدین ترتیب خوف از خدا را باید از پیامدهای تقوا دانست نه معنای آن. لازم است ذکر شود خوف از خدا نیز به معنای خوف از عصیان خداست؛ چنان‌که امیرالمؤمنین علی^(ع) فرمود: «لَا يَرْجُو الْعَبْدُ إِلَّا رَبَّهُ وَ لَا يَخَافُ إِلَّا ذَنْبَهُ: آگاه باش نمی‌ترسد بنده مگر از عصیان خدا» (ابن‌شعبه حرانی، ۱۴۰۴، ص ۲۱۱)؛ لذا خدای متعال در توصیف رسولان خود عدم خشیت از غیرخدا را می‌ستاید و بیان می‌کند: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا: همان کسانی که پیامهای خدا را ابلاغ

می‌کنند و از او می‌ترسند و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند و خدا برای حسابرسی کفایت می‌کند» (احزاب: ۳۹).

همچنین باید بیان داشت خوف در مقابل امن و ایمنی است و آن در موردی استعمال می‌شود که زیان و خطری گمان برده شود، محسوس باشد یا معنوی و حزن در مقابل سرور و به معنای حالت انقباض و گرفتگی است و این معنا اغلب پس از وقوع فعل صورت می‌گیرد، به خلاف خوف (مصطفوی، ۱۳۸۰، ج ۸، ص ۳۳۳).

۴-۴. جمع‌بندی

ارتباط میان خوف و تقوا در سه ساحت بیان شد. در ساحت نخست خوف زمینه‌ای برای ایجاد تقوا قرار گرفت و در ساحت دوم، سبب ایجاد تقوا بوده و در ساحت سوم عدم خوف نتیجه برای تقوا قرار گرفت. در این مکانیسم معنایی می‌توان گفت خوف نسبت به تقوا نقش زمینه و ایجاد را داراست؛ یعنی هم بستری برای شکل‌گیری تقوا بوده هم نقش ایجاد تقوا دارد؛ لذا در این مرحله نمی‌توان معنای خوف را به تقوا نسبت داد؛ زیرا خوف مرحله‌ای قبل تقواست. همچنین یکی از نتایج تقوا، عدم خوف می‌باشد؛ لذا در این مرحله نیز اسناد معنای خوف به تقوا صحیح نیست. این مکانیسم معنایی میان خوف و تقوا را می‌توان با نمودار زیر نشان داد:



۵-۴. نکته در افتراق خوف، خشیت و وَجَل

خَوْف: زمانی که انسان با زیانی که مشکوک بوده و به جهت نشانه‌هایی گمان به واقع شدن آن در آینده وجود دارد، روبرو شود، اضطراب پیدا کرده، آرامش خود را از دست می‌دهد که به این حالت خوف می‌گویند (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۳، ص ۱۴۴).

اگر همان ترسی که در خوف گفته شد، ادامه پیدا کرد و استمرار داشت، به آن رهب گفته می‌شود؛ از این رو به کسی که این حالت خوف را در خود تداوم می‌بخشد «راهب» گویند (همان، ج ۳، ص ۱۴۵).

خَشِیت: مراقبت و نگهداری نفس به همراه خوف و ترس را خشیت نامند (همان، ج ۳، ص ۶۴). به بیان دیگر خشیت ترسی است که با تعظیم و بزرگداشت چیزی همراه است و بیشتر این حالت از راه علم و آگاهی به چیزی که از آن خشیت و بیم هست، حاصل می‌شود. در برابر خشیت، اهمال کاری، غفلت و بی‌مبالاتی است (همان).

وَجَل: یعنی شعور و درک ترس و خوف. به دیگر سخن وجل، حالت و احساسی است در انسان بر خلاف طمأنینه و آرامش نفس که قلب انسان به غَلِیان می‌افتد و آرامش خود را از دست می‌دهد (همان، ج ۱۳، ص ۴۲). هر چند وجل به معنای خوف نیست، در مفهوم با هم شبیه‌اند؛ زیرا هر دو موجب اضطراب می‌شوند و استفاده از وجل در مورد ترس استعاره است.

خوف برای گناهکاران، خشیت برای عالمان، وجل برای فروتنان، رهبیت برای عبادت‌کنندگان و هیبت برای عارفان است؛ اما خوف به خاطر ارتکاب گناه است؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ» (رحمان: ۴۶). خشیت به دلیل دیدن قصور و کوتاهی‌هایی است که بنده در انجام عبادات مرتکب می‌شود. خدای تعالی می‌فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر: ۲۸)، اما وجل به خاطر ترک خدمت است. در قرآن می‌فرماید: «الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» (حج: ۳۵). رهبیت به سبب کوتاهی در انجام عبادات است؛ چنان‌که می‌فرماید: «يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا» (انبیاء: ۹۰). هیبت به خاطر مشاهده حق هنگام کشف اسرار است: «وَيُحَدِّثُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ» (آل عمران: ۲۸).

۵. ذکر در نظام معنایی قرآن کریم

انسان برای رسیدن به درجات بالاتر حیات که همان حیات قلب است، باید همواره با قدم تقوا در مسیر هدایت قرار گیرد و این در سایه یاد خدا محقق می‌شود. پس یاد خدا مقدمه زنده‌شدن دل است. قرآن کریم در آیات متعددی انسان را به فراوان یاد نمودن خدا دعوت نموده است که آیه «وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا» (انفال: ۴۵) شاهد این مطلب است. این مقدار اهتمام به یاد خدا نشان از اهمیت فوق‌العاده آن در سیر انسان به درجات قرب خداوند دارد.

۵-۱. معنای پایه ذکر

راغب واژه «ذکر» را که از ریشه «ذک ر» می‌باشد، یادآوری معنا کرده، آن را به دو گونه قلبی و زبانی تقسیم کرده است. او بیان می‌کند گاهی چیزی به یاد می‌آید و مراد از آن، حالتی است در نفس که به وسیله آن انسان چیزی را که معرفت و شناخت آن را قبلاً حاصل کرده است. گاهی نیز ذکر را برای حضور در دل و سخن هر دو به کار می‌برند (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۲۸). ابن‌فارس نیز برای این واژه دو اصل بیان کرده که یکی سخن و دیگری ضد نسیان است (ابن‌فارس، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۳۵۹).

۵-۲. کارکرد معنایی ذکر در قرآن کریم

ذکر را می‌توان در مقابل غفلت (کهف: ۲۸) و نسیان (کهف: ۲۴) دانست. ذکر بر معنای متعددی مثل قرآن کریم (آل عمران: ۵۸ / نحل: ۴۴ / حجر: ۹)، وحی (قمر: ۲۵)، کتاب آسمانی (انبیاء: ۷)، تورات (انبیاء: ۱۰۵) و رسول خدا (طلاق: ۱۰-۱۱) اطلاق شده است. متعلقات ذکر را می‌توان نعمت (بقره: ۴۰، ۴۷ و ۱۲۲)، الله (بقره: ۱۹۸ و ۲۰۰)، رب (آل عمران: ۴۱) و اسم الله (انعام: ۱۱۸-۱۱۹ و ۱۲۱) دانست. همچنین باید بیان کرد از میان کسانی در قرآن به ذکر فراخوانده شده‌اند، انحصار تذکر بر اولواالالباب می‌باشد؛ چنان‌که در سوره‌های بقره (۲۶۹)، آل عمران (۷)، رعد (۱۹) و زمر (۹) قابل مشاهده است. شاید بتوان با حفظ موارد دیگر این مورد را از باب مصداق تام در نظر گرفت.

۶. تحلیل همنشینی تقوا و ذکر

۶-۱. تحلیل همنشینی زمینه‌ای تقوا برای ذکر

الف) در برخی موارد تقوا نقش زمینه‌ای برای ذکر ایفا می‌کند؛ یعنی اگر ذکر و یادآوری حاصل می‌شود، به دلیل وجود بستری به نام تقواست که اگر این بستر فراهم نبود، ذکر حاصل نمی‌شد. در آیه شریفه «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونََ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ» (انبیا: ۴۸) به این مهم اشاره شده است. این آیه تقوا را بستری برای ذکر معرفی کرده است؛ لذا *تورات*، فرقان برای همه است؛ ولی ضیاء و ذکر برای خصوص متقین است؛ غیر از متقین کسی از نور و ذکر آن بهره‌مند نمی‌شوند و به همین جهت ضیاء و ذکر را نکره آورد تا تقييدش به متقین ممکن باشد به خلاف فرقان (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۲۹۶). لازم است ذکر شود که جداکردن و فرق در میان نور و ظلمت معنوی، یعنی خیر و شر و صلاح و فساد و هدایت و ضلالت در رفتار و گفتار، نخستین مرحله سیر و سلوک به سوی حق متعال است و کسی که متصف به تقوا باشد، فرقان برایش تبدیل به نور و ذکر می‌شود.

ب) از دیگر آیاتی که تقوا بستر و زمینه برای ذکر معرفی شده است، آیه شریفه «وَ إِنَّهُ لَتَذَكِّرُهُ لِلْمُتَّقِينَ» (حاقه: ۴۸) می‌باشد. در این آیه قرآن به عنوان یک یادآور به متقین نسبت داده شده است؛ آنان که بستر و زمینه‌ای از تقوا را مهیا کرده‌اند؛ برای آنها که آماده‌اند خود را از گناه پاک کنند و راه حق را بپویند، برای آنها که جستجوگرند و طالب حقیقت و کسانی که این حد از تقوا را ندارند، مسلماً نمی‌توانند از تعلیمات قرآن بهره‌گیرند.

۶-۲. تحلیل همنشینی تأثیرگذار ذکر بر تقوا

الف) همنشینی تأثیرگذار را در آیه شریفه «وَ مَا عَلَى الَّذِينَ الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ لَكِنْ ذَكَرُوا لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (انعام: ۶۹) می‌توان جست. آیه بیان‌کننده این نکته است که اگر افراد با تقوا برای نهي از منکر در جلسات آنها شرکت کنند و به امید پرهیزکاری و بازگشت آنها از گناه، آنان را متذکر سازند، مانعی ندارد و گناهان آنها را بر چنین اشخاصی نخواهند نوشت؛ زیرا در هر حال قصد آنها خدمت و انجام وظیفه بوده است؛ لذا این نکته قابل استنباط است که علاوه بر تقوای خود، باید به فکر باتقواکردن دیگران نیز باشیم. پس

یادآوری از عوامل تأثیرگذار بر تقوا می‌باشد و تقواسازی دارد؛ یعنی گاهی همنشینی با دیگران و یادآوری سبب ایجاد تقوا در دیگران می‌شود.

ب) در آیه شریفه «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره: ۶۳) به مسئله پیمان‌گرفتن از بنی‌اسرائیل، برای عمل به محتویات تورات اشاره شده است. در این آیه که همنشینی تأثیرگذار ذکر برای تقواست، بیان شده که ذکر و یاد آیات الهی تقواساز می‌باشد؛ یعنی آنچه در آیات الهی مطرح شده است، تقوا را در انسان عملی می‌کند.

ج) از دیگر آیاتی که همنشینی تأثیرگذار ذکر بر تقوا مطرح شده است، آیه شریفه «أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (اعراف: ۶۳) می‌باشد. در این آیه بر خلاف آیه قبل تقواسازی توسط ذکر واسطه خورده است. به این بیان که آیات الهی که برای یادآوری حقایق است، توسط انذار و هشدار رسول، تقوا محقق شده و در نتیجه عملی‌ساختن تقوا رحمت الهی نازل می‌شود. این آیه، وظیفه رسول را انذار و وظیفه انسان‌ها را تقوا معرفی و به این نکته اشاره می‌کند که تنها تقوا و ترس از خدا آدمی را نجات نمی‌دهد، بلکه باید رحمت الهی هم دستگیر شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸، ۱۷۵). پس این نکته حاصل شد که آیات الهی نازل‌شده توسط رسول سبب ایجاد تقوا می‌گردد.

د) آیه شریفه «وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (اعراف: ۱۷۱) را نیز می‌توان شاهی بر این نوع همنشینی دانست. این آیه که شباهت زیادی به آیه ۶۳ سوره بقره دارد، بیان‌کننده تأثیرگذاری ذکر آیات الهی بر تقوا می‌باشد؛ یعنی بیان شده است که یادآوری آیات الهی و به طبع عمل به این آیات تقواسازی دارد. همچنین در این آیه به هدف آیات الهی که تقواسازی می‌باشد، اشاره شده است. این آیه حاوی این نکته است که مجرد اخذ و تعلیم آیات الهی کفایت نکرده، یادآوری آن برای عمل ضروری است.

ه) یکی از عوامل تقواساز در آیات، «ذکر» معرفی شد که این مهم را در آیه شریفه «یا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ» (اعراف: ۳۶) نیز می‌توان جست. در این آیه از تشبیه بلیغی استفاده شده و تقوا به لباس تشبیه شده است. در این آیه به دو نکته معنوی اشاره شده است. اما لباس روحانی چون عقل و تدبیر و توجه و تعلق به روحانیت و صلاح و نور است که انسان را از فساد و ضعف و انحراف و هرگونه سیئات نگهداری می‌کند و ریش روحانی چون جذبات الهی و پیدایش ارتباط معنوی و شوق به عالم نور که انسان را به عالم ملکوت سوق می‌دهد.

روشن است لباسی که سوئات را می‌پوشاند یا آنچه انسان را به سوی کمال و عالم نور بالا می‌برد، لازم است روحانی باشد نه مادی؛ زیرا لباس مادی هرگز سوئات باطنی و معنوی را نمی‌تواند بپوشاند؛ ریش مادی نیز نمی‌تواند از انسان دستگیری معنوی کند. در خود آیه کریمه تصریح شده است: «وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ» که منظور از لباس مطلوب لباسی است که مربوط به تقوا باشد؛ یعنی پوشاکی که نگهدارنده انسان باشد از خلاف‌ها و عصیان‌ها، نه لباسی که از گرما و سرما حفظ کند. همان‌طوری‌که بیان شده، این مطالب از آیات الهی است که سبب ذکر شده است و این یادآوری انسان را به کسب این لباس جلب می‌کند. پس ذکر سبب تقوا می‌شود.

و) از دیگر آیاتی که ذکر به عنوان همنشین تأثیرگذار برای تقوا ذکر شده است، آیه شریفه «أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا» (طلاق: ۱۰) می‌باشد. قرآن با خطاب‌قراردادن اولوالالباب آنان را به تقوا خوانده است. منظور از این تعبیر آن بود که از عقل مؤمنان کمک بگیرد تا تقوایی که از آنان خواسته است، محقق شود؛ چون وقتی مؤمنان بشنوند که مردمی از امر پروردگارشان استکبار ورزیدند و به حساب سختی محاسبه و عذاب نکری و بی‌سابقه‌ای گرفتار شدند و وقتی بفهمند عاقبت استکبار خسران است، سپس بشنوند که این سرنوشت مخصوص یک قوم و دو قوم نبوده، بلکه هر قومی که آنچنان بوده‌اند، به چنین سرنوشتی دچار شده‌اند، عقلشان

حکم می‌کند اینکه عتو و استکبار از امر خدا به استقبال عذاب شدید خدا رفتن است و به همین جهت ایشان را هشدار می‌دهد و عقلشان را بیدارتر می‌سازد تا به حکم عقلشان به تقوا بگرایند؛ به‌ویژه مؤمنانی که خدای تعالی برایشان کتابی تذکرآور فرستاده، آنچه نفعشان هست معین و آنچه به ضررشان هست تذکر داد و به حق و طریق مستقیم هدایتشان کرده است، دیگر عقل آنان به هیچ وجه اجازه نمی‌دهد از چنین هدایتی منحرف گشته، راه آن قوم را بروند و به سرنوشت آنان دچار گردند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۳۲۵)؛ لذا ذکر به عنوان همنشین تأثیرگذار ذکر شده است.

۳-۶. تحلیل همنشینی مکمل ذکر نسبت به تقوا

(الف) در آیه شریفه «وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الّٰذِي وَاثَقَّكُمْ بِهِ اِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ اطَعْنَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ اِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (مانده: ۷) این نوع همنشینی بیان شده است. آیه بیانگر این مطلب است که ذکر و یادآوری نعمت‌های الهی و یاد میثاق معهود در کنار تقوای الهی که نقش تکمیلی را نسبت به هم دارا هستند، از انسان طلب شده است.

(ب) از جمله آیاتی که یاد نعمت الهی در آن مطرح شده است، آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ هُمْ قَوْمٌ اَنْ يَنْسُطُوا اِلَيْكُمْ اَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ اَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (مانده: ۱۱) می‌باشد که توکل به خداوند و عدم تکیه بر غیر او در آن مطرح گردیده است. آیه بیانگر این مطلب است که به خداوند متعال توجه و امور مشکل خودتان را به او واگذار کرده، او را در امور زندگانی خود وکیل قرار دهید؛ زیرا او محیط و آگاه به همه امور و جریان‌ها بوده، کمترین ضعف و ناتوانی در وجود و قدرت او نیست و هرگز با بودن زمینه و مقتضی از احسان و بذل رحمت بخل و خودداری نخواهد کرد. در این آیه نیز ذکر و تقوا به صورت مکمل بیان شده‌اند؛ یعنی یاد نعمت‌های الهی، خدا داری و حفظ خدا در زندگی، انسان را به مقام توکل سوق می‌دهد.

(ج) از جمله همنشین‌های مکمل تقوا ذکر نعمت‌ها و آیات الهی است که در آیه شریفه «وَ اِذَا طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ اَجَلَهُنَّ فَاُمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ اَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَاراً لِّتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللّٰهِ هُزُوًا وَ

اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (بقره: ۲۳۱) بیان شده است. یاد و ذکر نعمت و آیات الهی که وظیفه موعظه‌گری دارد، در کنار رعایت تقوا از مسائل طلب‌شده در این آیه شریفه است.

د) آیه شریفه «وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (بقره: ۲۰۳) در مقام بیان اعمال پایانی مناسک حج می‌باشد که در ابتدا ذکر و یادآوری و برقراری ارتباط با خدا طلب شده و بیانگر این مطلب است که مراسم روحانی حج، گناهان گذشته شما را پاک کرد و همچون فرزندی که تازه از مادر متولد شده است پاک از این مراسم باز می‌گردید و با دستور به تقوا می‌رساند که مراقب باشید بعدا خود را آلوده نکنید؛ لذا رعایت ذکر و تقوا به صورت مکمل قرار گرفته‌اند.

ه) در آیه شریفه «يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلْ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (مائده: ۴) که حکم طیبات و احکام سگ شکاری مطرح شده است، در بخش پایانی آیه، آخرین شرط حلال بودن شکار سگ بیان شده و آن این است که صید افزون بر اینکه باید به وسیله حیوان تعلیم‌یافته شکار شده، صاحبش آن را فرمان داده باشد، صاحب حیوان هنگام فرمان دادن و روانه کردن سگ، نام خدا را ذکر کرده باشد. ذکر نام خدا همان یاد خداست که در این آیه همنشین رعایت تقوا شده است. ذکر نام خدا تا آن حد مهم است که عدم ذکر آن، صید را از حلیت خارج می‌کند.

۴-۶. تحلیل همنشینی تأثیرپذیر ذکر از تقوا

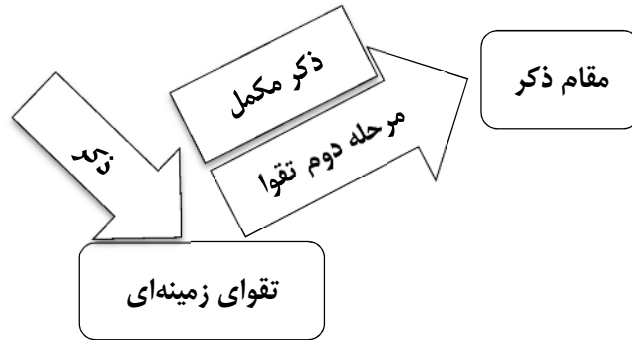
الف) شاهد این نوع همنشینی آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (اعراف: ۲۰۱) است. «طائف» از ماده طواف که به معنای حرکت کردن در اطراف چیزی است، خواه به‌نحودورزدن باشد یا دورزدن معنوی و تعبیر با کلمه طائف اشاره است به فاصله‌یافتن مسّ یا به مسّ اجمالی که به ظاهر صدق مسّ کند و

این معنا به خاطر وجود تقواست؛ زیرا وقتی انسان خود را از آنچه بر خلاف رضای الهی و نامطلوب است، نگهداری و حفظ کرد، قهراً هنگامی که آنها را دورزننده‌ای از جانب شیطان برسد، مثل القائنات شیطانی، به اقتضای تقوای باطنی متذکر و متوجه می‌گردند و خود را از دایره آن طائف بیرون آورده، به راه خیر و حق سلوک می‌کنند. آری چون تقوا و پرهیز از خلاف در باطن انسان مستقر گشت، وسوسه‌ها و القائنات شیطانی نمی‌تواند در قلب او نافذ و مؤثر باشد.

نکته قابل توجه اینکه انسان متقی نیز ممکن در در دایره شیاطین گرفتار شود. تقوا موجب روشنایی و دید باطنی و نورانیت است و اگر انسان تحت تأثیر القائنات شیطان قرار بگیرد، نورانیت قلب از میان رفته، تیره و تاریک می‌گردد و لازم است با توجه آن را برطرف کند؛ لذا انسان متقی که تقوایش را با ذکر مدام کسب کرده است، به سبب این تقوا به مقام تذکر نائل شده، در سختی‌ها از آن بهره می‌جوید.

۵-۶. جمع بندی

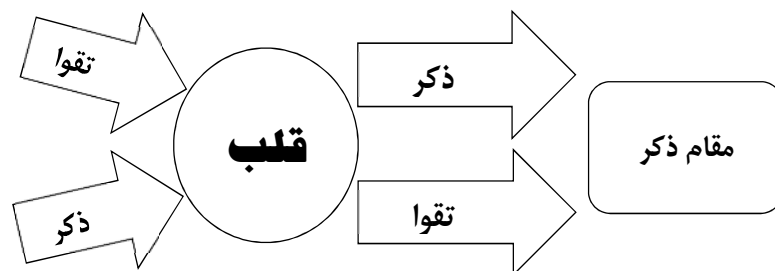
در زبان قرآن و روایات مرکز ادراکات و شعور انسان «قلب» نامیده شده است. قرآن می‌فرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا» (اعراف: ۱۷۹). همچنین می‌فرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ يَغْفُلُونَ بِهَا» (حج: ۴۶). حال از آنجاکه انسانیت انسان چیزی جز همین ادراکات و فهم او نیست، می‌توان گفت حیات و مرگ حقیقی انسان مرگ و حیات قلب اوست. پس انسان زنده انسانی است که قلبش زنده باشد وگرنه مرده‌ای است متحرک. از لسان آیات و روایات برداشت می‌شود آنچه سبب حیاط قلب است، ذکر است؛ از طرف دیگر به گفته راعب در مفردات ذکر دو معنا دارد: گاه به معنای حضور چیزی در ذهن (یادآوری) و گاه به معنای حفظ و نگهداری معارف و اعتقادات حق در درون جان است؛ لذا باید بیان داشت تقوا و خداداری هم سبب ذکر لسان است و هم سبب ذکر قلبی؛ یعنی یاد خدا چه لسانی و چه قلبی ارتباط زیادی با تقوا و خداداری دارد. به عبارت دیگر ذکر به معنای یادکردن از زبان، از قلب و از شهود و حضور است و نتیجه ذکر ایجاد ارتباط است و ارتباط هم با این سه مرتبه ذکر از لحاظ شدت و ضعف فرق می‌کند.



شکل ۳

نکته دیگر اینکه چنان‌که طبق آیه شریفه «ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظَمُ شَعَائِرَ اللّٰهِ فَاِنَّهَا مِنْ تَقْوٰی الْقُلُوْبِ» (حج: ۳۲) مخزن و محل تقوا قلب معرفی شده است، مخزن ذکر نیز قلب نام برده شده است. این مهم در آیات «لَا تُطْعُ مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ اَمْرُهُ فُرْطًا» (کهف: ۲۸)، «فَوَيْلٌ لِلْقٰسِيَةِ قُلُوْبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللّٰهِ اُولٰٓئِكَ فِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ» (زمر: ۲۲)، «ثُمَّ تَلِيْنُ جُلُوْدُهُمْ وَ قُلُوْبُهُمْ اِلَى ذِكْرِ اللّٰهِ» (زمر: ۲۳) و «اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهٗ قَلْبٌ اَوْ اَلْقٰى السَّمْعَ وَ هُوَ شٰهِيْدٌ» (ق: ۳۷) قابل مشاهده می‌باشد.

لذا می‌توان این مکانیسم را در چهار مرحله توصیف کرد. در مرحله اول تقوا و ذکر به قلب تعلق می‌گیرد. در مرحله دوم، خروجی تقوا، ذکر و خروجی ذکر، تقوا می‌باشد؛ زیرا تقوا خوف‌ساز و ذکر تقواساز می‌باشد. در مرحله سوم همنشینی مکمل ذکر و تقوا رخ داده، در مرحله چهارم نتیجه آن که مقام ذکر است، حاصل می‌شود.

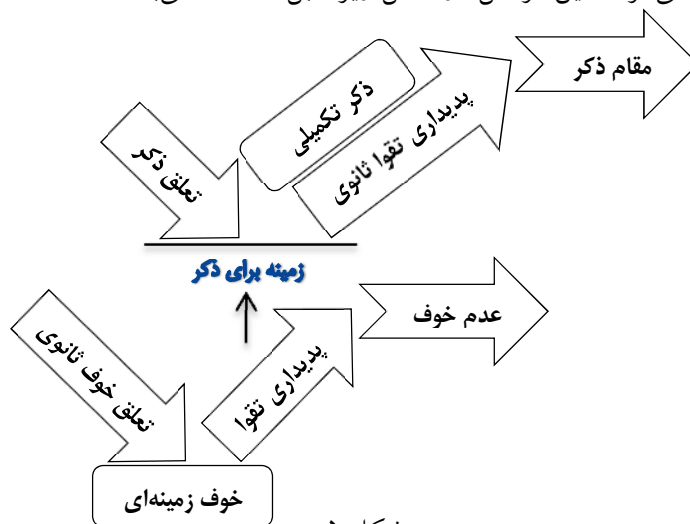


شکل ۴

۷. تحلیل معنانشناسی تقوا در حوزه همنشینی خوف و ذکر

با بررسی مکانیسم معنایی که میان سه واژه تقوا، ذکر و خوف وجود دارد، به جایگاه و موقف تقوا نسبت به این دو واژه می‌توان پی برد. باید بیان داشت از حوزه همنشینی این واژه‌ها برمی‌آید در مرحله اول نیاز به خوف اولیه است؛ زیرا خوف نسبت زمینه‌ای هم با تقوا دارد. پس زمانی که خوف اولیه به عنوان بستری برای تقوا حاصل شد، خوف ثانویه به عنوان همنشینی تأثیرگذار تقوا را پدید می‌آورد که نتیجه این همنشینی، صفتی با عنوان عدم خوف می‌باشد؛ لذا شخص متقی در این مرحله به مقامی نائل می‌شود که خداوند عدم خوف را طبق آیه شریفه «فَمَنْ اتَّقَىٰ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (اعراف: ۳۵) به او نسبت می‌دهد.

در این مرحله که تقوا ایجاد شده است، زمینه‌ای برای تعلق ذکر می‌شود؛ یعنی تا تقوا نباشد، تذکر حاصل نمی‌شود. بعد از فراهم‌بودن زمینه برای تعلق ذکر، با تذکر تقوای ثانویه که مرحله‌ای بالاتر از تقوای قبلی است، حاصل می‌گردد؛ یعنی ذکر در این ساحت همنشینی تأثیرگذار بر تقوا می‌باشد. در مرحله‌ای دیگر ذکر و تقوا همدیگر را تکمیل و در سیر متعین نقش تکمیلی را ایفا می‌کنند. در مرحله آخر از نتیجه این مراحل، مقام ذکر برای فرد متقی حاصل می‌گردد. این مراحل در شکل زیر قابل مشاهده می‌باشد.



شکل ۵

منابع و مأخذ

*. قرآن کریم.

۱. ابن منظور، محمدبن مکرم؛ لسان العرب؛ قم: نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ق.
۲. اختیار، منصور؛ معنائشناسی؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
۳. ازهری، محمدبن احمد؛ تهذیب اللغه؛ قاهره: الدارالمصرية، [بی تا].
۴. اصفهانی، راغب؛ مفردات الفاظ القرآن فی غریب القرآن؛ تهران: مکتبه المرتضویه، ۱۳۶۲.
۵. ایزوتسو، توشیهیکو؛ مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن؛ ترجمه فریدون بدره‌ای؛ چاپ اول، تهران: فرزاد، ۱۳۷۸.
۶. _____؛ خدا و انسان در قرآن؛ ترجمه احمد آرام؛ چاپ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی و زبان‌شناختی، ۱۳۶۱.
۷. _____؛ مفهوم ایمان در کلام اسلامی؛ ترجمه زهرا پورسینا؛ چاپ اول، تهران: سروش، ۱۳۷۸.
۸. باطنی، محمدرضا؛ زبان و تفکر؛ تهران: کتاب زمان، ۱۳۶۳.
۹. بورشه، اف. جی؛ زبان‌شناسی و ادبیات: تاریخچه چند اصطلاح؛ ترجمه کورش صفوی؛ تهران: هرمس، ۱۳۷۷.
۱۰. پالمر، فرانک رابرت؛ نگاهی تازه به معنائشناسی؛ ترجمه کورش صفوی؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۶.
۱۱. زمخشری، محمودبن عمر؛ اساس البلاغه؛ بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۹۹ق.
۱۲. صفوی، کورش؛ آشنایی با معنائشناسی؛ تهران: نشر پژواک کیوان، ۱۳۸۶.
۱۳. _____؛ درآمدی بر معنائشناسی؛ چاپ سوم، تهران: انتشارات سوره، ۱۳۸۷.
۱۴. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۱۵. طبرسی، فضل‌بن حسن؛ مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن؛ تحقیق محمدجواد بلاغی؛ چاپ سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۱۶. طریحی، فخرالدین؛ مجمع‌البحرین؛ تحقیق سیداحمد حسینی؛ چاپ سوم، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵.
۱۷. عسکری، ابوهلال؛ معجم الفروق اللغویه؛ قم: مؤسسه النشرالاسلامی، ۱۴۱۲ق.
۱۸. قائمی‌نیا، علیرضا؛ بیولوژی نص؛ چاپ اول، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹.